زن امروز, تجددگرايى يا واپس گرايى (3)

 ليلا سادات زعفرانچى

 4. زن, آموزش, ازدواج و خانواده در ايران

 1/4.آموزش

 پس از استقرار جمهورى اسلامى ايران, نظر به جايگاه رفيع تعليم و تربيت در اسلام و عدم مغايرت آن با هيچ يك از موازين اصولى مذهب, مبارزه با بى سوادى و افزايش و ارتقإ رشد علمى بانوان مورد اهميت ويژه قرار گرفت. در حالى كه مطابق با آمار ارايه شده در سال 1355, حدود 63% از كل جمعيت زنان بالاى 15 سال ايرانى بى سواد بوده اند (44% زنان شهرى و 82 % زنان روستايى), آمار سال 1378 نشان دهنده ى كاهش بى سوادى زنان ايرانى به 3/31 % مى باشد و اين در حالى است كه گزارش سال 2000 دنيا حكايت از بى سوادى 6/24 % زنان دنيا مى كند.

 در سال 1375, 2/8 درصد از مردان و 9/4 درصد از زنان كشور تحصيلات عالى داشته اند. در مناطق روستايى تعداد افرادى كه از طريق نهضت سواد آموزى با سواد شده اند, مخصوصا براى زنان چشمگير است اين در حالى است كه در اين سال حدود 2/ 22 درصد از زنان روستايى از طريق نهضت سواد آموزى باسواد شده اند و در سال 1380, 62 درصد فارغ التحصيلان دانشگاه را زنان تشكيل داده اند.

 شكى نيست كه پديده ى افزايش بار آموزش و كسب علم و همراهى با تكنولوژى مدرن جهان, اصلى غير قابل انكار است, اما هر يك از اصول اوليه ى اين مهم بايد بر اساس برنامه ى عينى و مدونى باشد كه بتواند هدف از كسب معلومات و به كارگيرى آن را براى كليه آحاد, اعم از زن و مرد ترسيم نمايد.

 هر يك از اجزاى نظام در پيشبرد اين اهداف لازم است داراى جايگاه معين, مشخص و واضحى باشند و به كارگيرى هر يك از ابزار انسانى در اين حيطه بايد كاملا معين شده باشد. در كشور ايران با توجه به جهت گيرى رشد آگاهى بانوان در به كارگيرى اين قشر در توسعه ى همه جانبه ى كشور, به نظر مى رسد گام دوم بسيار پرشتاب تر از گام اول براى نيل به هدف منظور برداشت شده است. عدم برنامه ريزى زير بنايى براى نحوه ى به كارگيرى نيروى زنان و افزايش بى رويه ى قشر تحصيل كرده منجر به بروز بحرانى نو در كشور گرديده است از جمله:

 ـ افزايش نرخ بيكارى به دليل عدم هماهنگى بين آموزش و مشاغل زنان

 ـ بالا رفتن سن ازدواج

 ـ رواج فرهنگ مدرك گرايى

 و در نهايت به هدر رفتن بودجه مملكت در مسير نادرست مى انجامد.

 2/4. بحران ازدواج

 به طور كلى طى سال هاى 1345 تا 1375 حدود 4 سال به ميانگين سن ازدواج زنان افزوده شده است, در حالى كه معمولا متوسط سن ازدواج مردان بيشتر است. در سال 1375 حدود 43 درصد از جمعيت 20 ساله و بيشتر هرگز ازدواج نكرده اند. اين نسبت در مقايسه با سال 65 حدود 9/2 درصد افزايش يافته است. نرخ ازدواج در كل كشور نسبت به سه ماهه ى اول سال 79, حدود 82/3 درصد كاهش را نشان مى دهد. با توجه به آمارهاى مربوط مى توان دريافت كه اكنون جمعيت جوان كشور با افزايش ميانگين سن ازدواج و كاهش نرخ ازدواج دست به گريبان است.(1)

 بعضى علل تإخير در امر ازدواج, به اختصار به شرح زير مى باشد:

 1. كاهش اعتماد اجتماعى

 2. گسترش ارزش هاى مادى براى انتخاب همسر

 3. نگرش ابزارى نسبت به ازدواج

 4. نفوذ گرايشات تساوىخواهانه در ميان دختران

 3/4. خانواده

 با گسترش روند صنعتى شدن, خانواده به عنوان كوچك ترين واحد اجتماعى از اين فرايند تحول, در امان نبوده است. از جمله تغييرات ايجاد شده در ساختار خانواده, تغيير در بعد خانوار (از 1/5 در سال 1365 به 8/4 در سال 1375), كاهش نرخ بارورى (از 9/5 در سال 1367 به 6/2 در سال 1379), كاهش ميزان مواليد (از 38 در هزار براى 1367 به 5/19 در هزار براى 1376).

 كاهش عموميت ازدواج براى زنان و مردان گروه هاى سنى 19 ـ 15 ساله (مردان: از 5 /6 درصد در سال 1357 به 5/2 درصد در سال 1375 و براى زنان از 3/43 به 7/ 17 درصد) هسته اى شدن خانوداه و كاهش بار تكفل از (31/94 درصد در سال 1365 به 62 درصد در سال 1379), افزايش و شيوع آسيب هاى اجتماعى چون طلاق (از 21170 مورد در سال 1357 به 41812 مورد در سال 1376), خانواده هاى تك والدى... مى باشد.(2)

 شكى نيست در هيچ تهاجمى به آن كه مورد تهاجم قرار گرفته چيزى داده نمى شود, بلكه داشته هاى او نيز سلب يا نابود مى گردد. در تهاجم فرهنگى غرب كه اولين هدف آن گسست خانواده است, نوك پيكان متوجه زنان مى باشد كه از اركان اصلى ثبات اين هسته اجتماعى است. از يك سو رسوخ باورها و انديشه هاى فرهنگ غرب و موج تجددگرايى زنان به كشور و از طرفى سيل اطلاع رسانى يك جانبه و تبليغات انبوه رسانه ها به عنوان ابزار اصلى اين تهاجم, موجب سلب قدرت تفكر و انتخاب مى گردد و زمينه را براى انهدام هر چه بيشتر كانون خانواده مهيا مى سازد. بالا رفتن سن ازدواج, افزايش آمار طلاق, بحران روانى نوجوانان و...همه دلايل متقنى بر اين ادعا است.

 5. حضور زن در اقتصاد ايران

 زن نه صرفا به قصد برابرى با مرد كه به عنوان موجودى زنده, بيدار و مسوول كه خداوند به قدر توانايى اش بر او تكليف مى كند بايد منشإ فكر و عمل گردد. ما در جامعه اى زندگى مى كنيم كه شاهد تقابل انديشه هاى مذهبى و باورهاى سنتى و اصول حاكم بر جامعه ى مدرن است و در ميان دو نقطه افراط و تفريط شناور مى باشد.

 متعاقب سياست رشد و توسعه اقتصادى تعداد شاغلان زن از 975 هزار نفر در سال 1365 به 2196 هزار نفر در سال 1379 افزايش يافته است.(3) علاوه بر ديدگاه افراطى كه كارايى نداشته و وجود زن را بدون بعد انسانى آن در نظر گرفته و حاضر به قبول نقش هاى اجتماعى وى نيست, ديدگاه تفريطى ديگرى بدون ساختن زمينه هاى لازم جهت پيدايش نقش هاى متناسب مبتنى بر دين, فرهنگ و ساختارهاى اجتماعى... فقط داعيه دار شعار اشتغال زنان مى باشد. نقشى كه زن براى اثبات آن در جامعه ى فعلى تلاش مى كند, به لحاظ فقدان زمينه ى لازم نهايتا به فرسايش غير منطقى خود و خانواده اش منجر مى گردد. اگر چه آمار و ارقام فاحشى را از شركت زنان در فعاليت هاى اقتصادى بين كشورهاى پيشرفته و كشور ايران نشان مى دهد. (50 درصد در مقابل 12 درصد), اما در نظر نگرفتن نقش پنهان زنان در اشتغالات غير رسمى و بدون مزد خود نشانه ى بى توجهى وضعف چنين استنباطى است.

 بر اساس بينش مادى غرب, زنان متعاقب استقلال اقتصادى, خود را در موقعيتى مى بينند كه مى توانند بدون پشتوانه ى مالى شوهر, نيازهاى خود را تإمين نمايند و چنين روحيات فردگرايانه منجر به كاهش انگيزه زندگى مشترك و گسست خانواده خواهد شد. به علاوه, اگر استقلال مالى به اين معنى باشد كه زنان شاغل قادر هستند درآمد خود را به نحوى كه مايلند خرج نمايند و به مصرف نيازهاى شخصى برسانند به دليل عدم داشتن زير بناى صحيح حضور, مطالعات فعلى خلاف آن را نشان مى دهد. به طورى كه زنان شاغل ناگزيرند اولا درآمد خود را براى تإمين هزينه هاى خانوادگى صرف كنند و به طور كلى درآمد ايشان كمتر به مصرف نيازهاى شخصى مى رسد, ثانيا چه در جوامع غربى و چه در جوامع اسلامى با اشتغال زن از بار وظايف خانگى وى كاسته نمى شود بلكه زنان شاغل ناگزيرند بعد از ساعات كار رسمى وظايف خانگى سنتى خود را نيز به تنهايى انجام دهندAbooti8 Walle 1992) ). در دهه ى 1980 در كشورهاى توسعه يافته در ميان حرفه هاى كم درآمد و ابتدايى, نسبت زنان به مردان در ميان مستخدمين خانه ها 98 %, پرستارها 97 %, معلمين مدارس ابتدايى 85 %, كاركنان ساده 72 % و امور خدماتى 58 % گزارش داده شده است و على رغم صد سال كوشش و مبارزه ى جنبش هاى زنان در عرصه ى حضور اقتصادى, بانوان از نيل به موقعيت هاى كليدى در پست هاى مهم مديريتى بازمانده اند.(4)

 6. حضور سياسى زنان در ايران

 1/6. عضويت زنان در مجلس شوراى اسلامى

 تعداد داوطلبين زن نمايندگى مجلس شوراى اسلامى در دوره ى ششم با 44 درصد افزايش نسبت به دوره ى قبل 5040 نفر بودند كه از اين تعداد 11 نفر به مجلس شوراى اسلامى راه يافتند.

 در مجموع 3/7 درصد از داوطلبين ششمين دوره ى انتخابات مجلس شوراى اسلامى را زنان تشكيل داده اند.

 زنان 3/4 درصد از كرسى هاى نمايندگى ششمين دوره ى مجلس شوراى اسلامى را به خود اختصاص داده اند. (ستاد انتخابات وزارت كشور 1378).

 2/6. عضويت زنان در شوراهاى اسلامى

 از مجموع 8078 نفر داوطلب براى عضويت در شوراهاى اسلامى كشور در سال 1378, تعداد 781 نفر عضويت اصلى شوراها انتخاب شده اند. از اين تعداد 62 درصد به شوراهاى روستاها و 38 درصد به شوراهاى اسلامى شهرها اختصاص داشته است. (ستاد انتخابات وزارت كشور 1378).

 3/6. سازمان هاى غير دولتى

 O تعداد سازمان هاى غير دولتى زنان تا دى ماه 1379, 139 سازمان مى باشد كه نسبت به سال 76 به 26 درصد در سال 79 كاهش يافته است.

 O گرايش سازمان هاى غير دولتى زنان از امور خيريه اى و صنفى به امور تخصصى فرهنگى و اجتماعى نشان دهنده ى گرايش تشكيل سازمان هاى غير دولتى به جايگاه اصلى آن ها در جامعه مى باشد. (مركز امور مشاركت زنان, واحد هماهنگى سازمان هاى غير دولتى زنان, 1378).

 هم چنين ملاحظه مى شود كه تنها 13 در صد از زنان شاغل در گروه قانونگذارى, مقامات عالى رتبه و پست مديران جاى گرفته اند كه اين مورد از نظر حضور اندك زنان در سياستگزارىها, برنامه ريزىها و تصميم گيرىها بسيار حايز اهميت و قابل تإمل است. (مركز آمار ايران, سال نامه ى آمارى كشور, 1376)

 نقد و نقادى مستلزم داشتن ملاك و ميزان است. اگر ملاك تنها پاسخ به انتقاد متجددان غربى در خصوص حضور زنان در عرصه ى سياسى است آمار نشان دهنده ى حضور كم رنگ و اندك زنان در اين سطح است.

 از بعد كيفى نيز روند افزايش آمار حضور بانوان در مناصب حكومتى و دولتى گره گشاى مشكلات خاص زنان ايرانى نبوده است. اگر چه با توجه به فقدان زيربناى مناسب براى رشد و آموزش زنان در پست هاى سياسى و عدم آمادگى جامع جهت پذيرش اجتماعى ايشان نمى توان تنها اين گروه خاص را مسبب اصلى اين نقصان دانست.

 على رغم اين كه بسيارى از فعالان سياسى زن در حوزه هاى تصميم سازى, سعى در برطرف ساختن كمبودهاى حاكم بر حقوق بانوان ايرانى دارند, ليكن شاهد هستيم كه اكثر مصوبه ها و قوانين, التيام بخش بوده تا شفا دهنده!

 اميد مى رود در بحث آينده راهكارهاى اجرايى بهبود وضعيت زنان در نظام اسلامى و انقلابى ايران, در حد بضاعت مورد بررسى قرار گيرد.

 ادامه دارد...

 پى نوشت ها

 1. منبع شماره ى 1, ص 26.

 2. منيع شماره ى 1,ص 28.

 3. منبع شماره ى 20, ص 75.

 4. كتاب زنان, سال و دوم, 1380.